

# تحولات نظام بین الملل پس از جنگ سرد و تنوع جدید موازنه قوا

دکتر رضا سیمبر\*

عضو هیأت علمی دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه گیلان

تاج الدین صالحیان

دانشجوی دکتری جهاد دانشگاهی ایلام

(تاریخ دریافت: ۹۵/۸/۱۱ - تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۱/۱۵)

## چکیده

واقع گرایان به علت اقتدار گریز دانستن نظام بین الملل، امنیت طلبی و تضمین بقاء را از راه خود یاری مهمترین ویژگی نظام بین الملل فرض کرده که خود این امر باز تولید چرخه بی انتهای معمای امنیت را باعث می گردد. آنان تنها راه غلبه موقت بر معمای امنیت را قرار دادن قدرت در برابر قدرت می دانند که اصطلاحاً به آن «توازن قدرت» یا «موازنه قوا» گفته می شود. پس از فروپاشی شوروی سابق و از بین رفتن نظام دو قطبی و ماندن ایالات متحده بعنوان تنها ابر قدرت در نظام بین الملل و عدم شکل گیری موازنه در برابر این کشور، پیش بینی ایجاد توازن در برابر تجمیع قدرت از سوی واقع گرایان با مشکل مواجه گردید. در این مقاله هدف آنست که بیان کنیم واقع گرایان نه تنها در برابر این وضعیت منفعل نبوده اند، بلکه به طرق مختلف به تبیین تحولات پس از فروپاشی نظام دو قطبی پرداخته اند که همین امر، عامل مهمی در تکامل و بازسازی نظریه موازنه قوا و به اصطلاح روزآمد کردن این نظریه به شمار می رود. روش تحقیق در این پژوهش نیز با استفاده از منابع کتابخانه ای، توصیفی-تحلیلی می باشد.

## کلیدواژه‌ها

موازنه قوا، موازنه تهدید، کسری موازنه، موازنه نرم، موازنه سخت.

---

\* E-mail: reza simbar@hotmail.com

مقدمه

برخی اندیشمندان روابط بین الملل اصل موازنه قوا را مؤثرترین نظریه برای تبیین و توضیح ماهیت روابط بین الملل بویژه در سده‌های اخیر به حساب می‌آورند. اصلی که کشورها برای صدها سال آن را به شکل خودکار یا آگاهانه برای حل موضوعات و مشکلات امنیتی خود مورد استفاده قرار داده‌اند (Pillar, 2004: 254-5). این نظریه به لحاظ مفهومی به واسطه دو گزاره مهم قوام و دوام یافته است: اول) تمرکز قدرت [در نظام آنارشیک] بوسیله هر بازیگری، اساساً کاهش ضریب امنیتی سایر بازیگران را موجب می‌شود. دوم) در یک نظام آنارشیک بین المللی، دولت‌ها برای بقاء و بالا بردن ضریب امنیتی خود چاره‌ای جز مقابله با تمرکز قدرت در نظام بین المللی ندارند. زمانی که یک قدرت بزرگ نشانه‌هایی از تلاش برای تسلط بر نظام بین الملل را نشان می‌دهد، دیگر قدرت‌های بزرگ با یکدیگر متحد می‌شوند تا از این طریق ضمن مقابله با تمایلات هژمونیک در نظام، بقاء و استقلال خود را حفظ کنند. همه‌ی بازیگران حاضر در سیستم، از افزایش قدرت بسیار نگران می‌شوند و تلاش می‌کنند تغییرات سیستم را مراقبت کرده و آمادگی خود را جهت پاسخگویی افزایش دهند (چگنی زاده، ۱۳۹۲: ۲۳۱-۲۳۰). بنابراین در تحلیل نو واقع گرایانه، موازنه قوا علیرغم تلاش‌های اجزاء تشکیل دهنده نظام بین المللی، شکل می‌گیرد که در صدد هستند تا قدرتشان را به حداکثر برسانند و حتی تمایل دارند تا به منزلت هژمونیک در نظام بین الملل نیز دست یابند. اما تلاش‌های همزمان آن‌ها، برای رسیدن به چنین موقعیتی عملاً یکدیگر را خنثی می‌سازند (شیهان، ۱۳۸۸: ۳۴). دو استدلال متفاوت برای عدم شکل‌گیری هژمونی در نظریه توازن/ موازنه‌ی قدرت مورد اشاره قرار می‌گیرد؛ دو روایت از اینکه چرا ساز و کار موازنه تقریباً با موفقیت در جهت ممانعت از شکل‌گیری هژمونی عمل می‌کند: ۱- هژمونهای بالقوه انتظار دارند که رفتار توسعه طلبانه‌ی آن‌ها به شکل‌گیری ائتلافی نظامی علیه شان بیانجامد و در نتیجه، از تجاوز پرهیز می‌کنند. ۲- هژمون‌های بالقوه در پی سیاست‌های توسعه طلبانه شان هستند و در جنگ با ائتلاف کشورها شکست می‌خورند (لیتل، ۱۳۸۹: ۲۵). اما موازنه‌ی قوا در برابر انباشته شدن قدرت توسط یک بازیگر از دو طریق صورت می‌گیرد؛ یکی از طریق بسیج نیروهای داخلی [موازنه درونی] و دیگری از راه ایجاد اتحادهای موقت میان کشورهای در معرض تهدید جهت مقابله و مقاومت در برابر یک تمرکز قدرت تهدید آمیز [موازنه بیرونی]. تحت شرایط آنارشی، اتحادها به شکل همبستگی‌های مصلحتی موقت تشکیل شده و سپس از میان می‌روند (Wight, 1966). بنابراین در حالت آنارشی تنها راه کنترل مؤثر بر ظهور قدرت یک کشور دیگر، افزایش قدرت داخلی یا ترکیب قوا با سایر کشورها جهت مقابله با آن سلطه جویی به حساب می‌آید.

(Waltz, 1979:126). ویژگی‌های دولت سلطه جو - از قبیل ایدئولوژی، نوع رژیم حکومتی و رهبری یا تاریخ آن- نهایتاً تضمین کننده عملکرد آینده نیست. تنها قدرت می‌تواند قدرت را مهار کند و این دقیقاً همان چیزی است که موازنه قوا ایجاب می‌نماید (ایکنبری، ۱۳۸۲:۲۵). والتز معتقد است در نظام موازنه قوا، هر قطب باید خود را به رفتار و رویه ی قطب مقابل معطوف سازد و این کار پاسخ به رقیب در حالت دو قطبی، ساده‌تر از وضعیت چند قطبی است. وی بر آنست که نظام تک قطبی ناپایدارترین نظام هاست و این بی ثباتی معلول پذیرش مسئولیت‌های متعدد از سوی قطب مسلط در فراسوی مرزهای خود است که در دراز مدت توان آن را تحلیل می‌برد و همین طور صرف وجود انباشت متمرکزی از قدرت، موجب حدی از تهدید است، لذا حتی اگر قطب مسلط رفتار ملایمت آمیزی با دیگر دولت‌های نظام داشته باشد، باز هم دیگر واحدها پیوسته از او بیمناک هستند و این منجر به اضطراب و تلاطم نظام تک قطبی می‌شود (ایکنبری، ۱۳۸۲: ۲۲) و خودبخود موازنه و بخصوص موازنه بیرونی را در پی خواهد داشت.

#### ۱. ایجاد مشکل در نظریه موازنه قوا

موازنه قوا جزو مهمترین و قدیمی‌ترین نظریه‌های متعلق به واقع گرایی و نواقع‌گرایی قلمداد می‌شود که نظام بین الملل را از دیرباز بویژه قرون ۱۸ و ۱۹ میلادی تا پیش از فروپاشی شوروی سابق در قرن بیستم را به خوبی تبیین می‌کند. والتز با اطمینان می‌گوید سیاست موازنه قدرت هر زمانی که دو پیش شرط وجود داشته باشد به وجود خواهد آمد: یکی اینکه نظم نظام، آنارشیک باشد و دوم اینکه نظام پر از واحدهایی باشد که به دنبال بقاء باشند (Waltz, 1979:121). اما با فروپاشی یکی از دو قطب برتر در نیمه دوم قرن بیستم و تنها ماندن ابر قدرت ایالات متحده و فقدان موازنه سخت در برابر این کشور به صورت شکل‌دهی به اتحادیه‌های نظامی در میان قدرت‌های بزرگ (موازنه بیرونی)، و یا برابر شدن قدرتی دیگر در مقابل این کشور (موازنه داخلی) در سطح بین المللی، معمایی را برای تحقیقات و رویکردهای واقع‌گرایانه و به خصوص نظریه موازنه قوای ساختاری نواقع‌گرایانه ایجاد کرده است. به‌عبارت دیگر پایان جنگ سرد و شکل‌گیری نظام تک قطبی و هژمونی ایالات متحده از یک طرف و عدم شکل‌گیری تحرکات موازنه ساز بین‌المللی قدرت‌های بزرگ در قبال آمریکا از سوی دیگر، باعث شد تا تردیدهای جدی در خصوص کارایی نظریه موازنه قوا به وجود آید. اندیشمندان واقع‌گرا و نواقع‌گرا فهمیدند چندین قرن نظریه، عمل و دانش درباره‌ی موازنه قدرت ممکن است صحیح باشد، اما این امکان وجود دارد که در مورد ظهور هژمونی به نام ایالات متحده قابل کاربرد نباشد. آن‌ها با تشخیص دیر هنگام این واقعیت شروع به

اصلاح و بسط نظریات جدید در خصوص موازنه قوا نمودند تا بتوانند کنش‌های محدود کننده علیه یک قدرت مسلط در یک جهان تک قطبی را توضیح دهند (والفورت، ۱۳۹۱: ۹۰).

## ۲. تلاش جهت حل مشکل

همانگونه که پیش تر بیان شد، پس از گذشت حدود یک ربع قرن از فروپاشی شوروی سابق و تنها ماندن ایالات متحده بعنوان یگانه ابر قدرت جهانی، نه تنها توازن درونی و بیرونی ای در برابر آمریکا شکل نگرفت، بلکه هیچ تلاش مجدانه و عملی ای که در راستای موازنه در مقابل تنها ابر قدرت باقیمانده باشد نیز صورت نپذیرفته است. همین امر باعث شد که اندیشمندان واقع‌گرا و نواقح‌گرا تلاش کنند این مشکل را به نحوی برطرف نمایند و در پی پاسخ نظریه توازن قوا به عدم شکل‌گیری توازن در برابر ایالات متحده پس از جنگ سرد برآیند. همین تلاش‌ها باعث شد که اندیشمندان برجسته واقع‌گرا و نواقح‌گرا به نظریات تکمیلی نظریه موازنه قوا که با واقعیات نظام بین‌الملل کنونی مطابقت داشته باشد دست پیدا کنند، که در ذیل به مهمترین تکمله‌های این نظریه اشاره خواهیم کرد.

### الف) موازنه تهدید<sup>۱</sup>

عدم تحقق فرضیه‌ی موازنه قوا علیه هژمون بالقوه، در مورد ایالات متحده پس از جنگ سرد، یکی از متفکرین معاصر نواقح‌گرا به نام استفن والت را به سوی جابه‌جایی نقطه تمرکز واقع‌گرایی از «موازنه قدرت» به «موازنه تهدید» سوق داد تا به ادعای او، گره کور نواقح‌گرایی گشوده شود. با این رهیافت، غیر از عدم تشکیل ائتلاف موازنه‌ای در برابر ایالات متحده در دهه‌ی نخست پس از جنگ جهانی دوم که این کشور نیمی از اقتصاد جهانی، سلاح هسته‌ای و نیروی نظامی متعارف را در اختیار داشت را می‌توان توضیح داد، بلکه می‌توان تبیین کرد که چرا موازنه و ائتلاف در مقطع کنونی نیز علیه ایالات متحده صورت نمی‌گیرد (Walt:2005). از نظر والت آنچه تاکنون در عرصه‌ی علمی و دانشگاهی تحت عنوان توازن قوا مطرح بوده در عرصه‌ی عملی، توازن تهدید بوده است. مطالعات انجام شده توسط والت که بر روند اتحادها و ائتلاف‌ها در قرن بیستم و بویژه در طول جنگ جهانی اول و دوم و نیز در دوران جنگ سرد تمرکز دارد نشان می‌دهد که کشورها نه در مقابل قدرت بلکه در مقابل تهدید دست به توازن زده‌اند (Walt,2000: 401). وی در یکی از مقالات خود با عنوان «ائتلاف در جهان تک قطبی» تأکید می‌کند که تجربه‌ی سال‌های اخیر [پس از

<sup>1</sup> Balance if Threat

جنگ سرد] محدودیت‌های نگاه ساختاری به نظام بین المللی را به خوبی نشان می‌دهد. به زعم ایشان گرچه سایرین از قدرت آمریکا نگرانند، ولی توزیع قابلیت‌ها به تنهایی عکس‌العمل سایر بازیگران [بویژه قدرت‌های جهانی] را در پی ندارد. به اعتقاد والت، چگونگی رفتار تک قطب، موقعیت جغرافیایی و نحوه استفاده این بازیگر از توانایی‌ها و قدرتش، همگی بر عکس‌العمل و واکنش دیگر بازیگران تأثیرگذار است (Walt, 2009: 116-118). وی استدلال می‌کند که ائتلاف‌های توازن‌کننده صرفاً در قبال «تهدید» شکل می‌گیرند نه صرف افزایش «قدرت». والت چهار مؤلفه‌ی ایجادکننده تهدید را اینگونه تشریح می‌نماید؛ اول اینکه نفس قدرت است، که هرگاه قدرت کشوری رو به افزایش رود، محتمل است مقاومت سایر دول، بویژه قدرت‌های جهانی در برابر آن نیز افزایش یابد. اما افزایش قدرت برای عملکرد سایر بازیگران گرچه لازم است اما کافی نیست. دوم میزان مجاورت با قدرت متمرکز است که روی میزان تهدید تأثیرگذار است. موقعیت جدا افتاده‌ی ایالات متحده، وجود آن را برای سایر قدرت‌های بزرگ کمتر تهدیدآمیز جلوه می‌دهد. سوم ظرفیت دفاعی کشور سلطه جو است که مهم می‌باشد. بعنوان مثال بازدارندگی اتمی، قدرت تهاجمی آمریکا را برای سایر کشورها کم رنگ جلوه می‌دهد. البته ایشان اذعان می‌کند که تلاش دولت بوش برای ایجاد سپر دفاع موشکی، این امنیت خاطر را متزلزل کرده است. و در نهایت چهارمین مسئله، نیات تجاوزکارانه‌ی قدرت مسلط است که می‌تواند میزان تهدید را مشخص می‌نماید. والت اشاره می‌کند که این واقعیت که ایالات متحده هیچگونه جاه طلبی تهاجمی ندارد و در مجموع یک سیاست خارجی مبتنی بر همکاری و اطمینان را دنبال می‌نماید، بر روی شیوه واکنش کشورهای دیگر نسبت به قدرت آمریکا تأثیرگذار است. بنابراین در مجموع استفن والت بر این باور است جهت ایجاد موازنه، علاوه بر متمرکز شدن قدرت، شرایط و پیش شرط‌های دیگری نیز لازم است که این پیش شرط‌ها، پس از جنگ سرد و با وجود قدرت برتر آمریکا، جهت ایجاد موازنه در مقابل تک قطب به وقوع نپیوسته است، چرا که وی معتقد است آمریکا از نظر قرابت قدرت، قابلیت تهاجم و نیات تجاوزکارانه، کشوری بسیار ملایم و «غیرتهدید آمیز» جلوه می‌کند. بنابراین استفن والت با طرح مبحث «موازنه تهدید» به نوعی به بازسازی و به روز کردن موازنه قوا مبادرت نموده است (ایکنبری، ۱۳۸۳: ۳۴-۳۳).

(ب) موازنه نرم<sup>۱</sup>

موازنه نرم اصطلاح جدیدی است که به نظریه موازنه قدرت در سال‌های اخیر جهت بازسازی و تکامل آن افزوده گردیده است و بطور عمده جهت توصیف انواع غیرنظامی موازنه، که از زمان پایان جنگ سرد، بویژه در طول اشغال عراق و پس از آن پدیدار شده است اطلاق می‌گردد. موازنه نرم معمولاً هنگامی ایجاد می‌شود که دولت‌های ضعیف‌تر به این نتیجه می‌رسند که برتری و نفوذ هم‌زمن غیرقابل پذیرش است، اما برتری نظامی دولت قوی‌تر آنچنان فراگیر است که موازنه سنتی (موازنه قوا) را غیرممکن می‌کند. مطابق دیدگاه‌های ایکنبری دولت‌های دیگر به دلایلی از جمله قدرت نظامی خارق‌العاده ایالات متحده و وابستگی متقابل اقتصادی سایر قدرت‌ها به این کشور، از موازنه سخت در مقابل آمریکا دوری جسته‌اند. وی معتقد است وارد شدن دیگر قدرت‌ها به موازنه سیاست قدرت در مقابل آمریکا، اقتصاد آن‌ها را از هم خواهد پاشید. ضمناً توانمندی نظامی سایر دولت‌ها به اندازه‌ای نیست که با قدرت نظامی ایالات متحده به مبارزه برخیزند و اگر به مقابله با آمریکا دست بزنند ممکن است به نابودی آن‌ها منجر شود (Ikenberry, 1999: 123-140). در موازنه نرم، از ابزارهای سیاسی غیرنظامی برای «ایجاد تأخیر، بی اثر کردن یا تضعیف» اقدام یکجانبه ابر قدرت استفاده می‌شود. مخالفت گسترده با مداخلات آمریکا در عراق در سال ۲۰۰۳، گرایش به موازنه نرم را به سرعت افزایش داده است. راهبرد یکجانبه گرایی بوش، شهرت دیرین ایالات متحده در داشتن نیت خیرخواهانه را تغییر داد و بهانه‌های را به دست قدرت‌های بزرگ داد تا از قدرت ایالات متحده ترس داشته باشند. اما رویارویی مستقیم با سلطه جویی آمریکا بدلیل قدرت فوق‌العاده این کشور، برای هر کشوری بسیار هزینه بردار کرده است. در عوض قدرت‌های بزرگ احتمالاً بدنبال انتخاب گزینه‌ی «موازنه نرم» در این رابطه خواهند بود. یعنی اقداماتی که سلطه جویی آمریکا را مستقیماً به چالش نکشند بلکه از ابزارهای غیرنظامی برای تأخیر، نقش بر آب کردن و تضعیف سیاست‌های نظامی یکجانبه گرایانه و تهاجمی ایالات متحده بهره خواهند جست. بنابراین اقدامات موازنه نرم بطور مستقیم برتری نظامی رهبر تک قطب را به چالش نمی‌کشد ولی می‌تواند هزینه‌های استفاده از قدرت سخت را به تأخیر بیاندازد و یا افزایش دهد. اگر تک قطب سیاست‌های نظامی یکجانبه گرایانه و متجاوزانه‌ای را تداوم بخشد که نوع بینش و نیت قدرت‌های بزرگ را تغییر دهد، موازنه نرم محتمل خواهد بود. اهمیت موازنه نرم به این خاطر است که می‌تواند اساس همکاری را برای اقدامات موازنه سخت در آینده فراهم نماید و اگر سیاست‌های

<sup>1</sup> Soft Balancing

متجاوزگرانه فروکش نکند، تلاش‌ها برای برقراری موازنه ممکن است به موازنه سخت منجر شود (Pape, 2005: 7-45). رابرت پیپ چهار راهبرد مشترک را در موازنه نرم که امروزه دولت‌های درجه دوم به کار می‌گیرند، اینگونه بر می‌شمرد؛ نخستین و مهمترین راهبرد که در موازنه نرم استفاده می‌شود، دیپلماسی چند بعدی بین دولت‌ها و در سطح نهادی است [مانند حق وتو برخی قدرت‌ها در شورای امنیت]. دومین راهبرد موازنه نرم، انکار سرزمینی است. با این راهبرد، دولت برتر اغلب از دسترسی به قلمرو و سرزمین طرف‌های سوم بعنوان مکان‌های مستقر برای نیروهای زمینی یا مکان عبور برای نیروهای هوایی و دریایی بهره‌مند می‌شود، دولت‌های طرف سوم مطالبات دولت برتر را نپذیرند [مانند آنچه ترکیه در قبال حمله آمریکا به عراق در پیش گرفت و اجازه استفاده از فضای این کشور علیه عراق را نداد]. سومین راهبرد موازنه نرم، قدرت اقتصادی است که می‌تواند بعنوان موازنه نرم اقتصادی تعریف شود. از نظر پیپ دولت‌های قوی تهدید کننده به لحاظ نظامی که اهداف تلاش‌های موازنه هستند معمولاً برتری نظامی شان را از داشتن قدرت بزرگ اقتصادی می‌گیرند. یکی از راه‌های مؤثر در طولانی مدت، تغییر دادن قدرت نسبی اقتصادی به نفع طرف ضعیف است، [مانند آنچه روسیه در قبال سوریه در برابر تنش آمریکا با سوریه انجام می‌دهد یا در صورت پذیرفتن ایران در پیمان شانگهای]. چهارمین راهبرد موازنه نرم، نشانه‌های حل و فصل موازنه یا انگیزه‌های عزم برای موازنه است. یعنی نشان دادن عزم و اراده به طرقی است که به ابر قدرت هشدار دهد که در برابر جاه طلبی‌های آینده‌اش مقاومت خواهد داشت. برای مثال تلاش برای فائق آمدن بر این نگرانی‌ها که اقدام دسته جمعی میان دولت‌های درجه دوم برای افزایش اعتماد در اراده یکدیگر برای به چالش کشیدن ایالات متحده عینیت پیدا نخواهد کرد [مانند آنچه تحکیم روابط روسیه، چین و ایران را شاهد هستیم].

### ج) موازنه ناکامل<sup>۱</sup>

یکی دیگر از اندیشمندان سرشناس واقع‌گرا که تلاش نموده است موازنه قدرت را بازسازی نماید راندل شوولر می‌باشد. شوولر بعنوان یکی از نظریه‌پردازان واقع‌گرای نئوکلاسیک معتقد است در سیاست بین الملل، بسیاری اوقات دولت‌ها درک روشنی از خطر آشکار و موجود پیدا نکرده‌اند. به همین علت، یا عکس‌العمل به این خطر نشان نداده‌اند و یا واکنش آنان کافی نبوده است. وی این رفتار را «کسری موازنه» نام‌گذاری می‌کند. وی معتقد است بر مبنای یک اصل، دولت‌های در معرض تهدید در مقابل تجمیع خطرناک قدرت، با شکل دادن به ائتلاف و یا توسعه‌ی توان نظامی

<sup>1</sup> Under Balancing

واکنش نشان خواهند داد. از نظر او این الگوی بر اساس نمونه‌های تاریخی همچنان تداوم یافته است. اما بر خلاف آن پس از جنگ سرد هنوز رقیبی هم‌تراز برای موازنه‌گری در برابر ایالات متحده ظهور نکرده است. به عبارت دیگر، وی تأکید دارد که چرا برخلاف پیش بینی واقع‌گرایی ساختاری، نظام تک قطبی، محرک جهانی برای احیای موازنه قدرت ایجاد نکرده است. شوولر با تلقی موازنه قدرت به عنوان یک قانون طبیعی در سیاست بین الملل کاملاً مخالف است و تأکید می‌کند که بازیگران سیاسی هر کشور، بسته به شرایط داخلی آن، در مورد موازنه یا عدم موازنه تصمیم‌گیری می‌کنند. تحریک برای جنگ و نبرد اقدامی جمعی است. به همین دلیل نخبگان سیاسی، هزینه‌های داخلی و رفتار موازنه‌گرایانه را در قیاس با سایر گزینه‌های بدیل در دسترس آنان (مذاکرات دو جانبه، شانه خالی کردن، باج دادن، دنباله روی و ...) و همچنین منافع محتمل برای احیای موازنه قدرت را به دقت می‌سنجند و سپس اقدام می‌کنند (Schweller, 1998). بطور کلی واقع‌گرایان نئوکلاسیک می‌گویند رفتار دولت‌ها تا حدود زیادی به اولویت‌هایشان که برخاسته از شرایط داخلی آنها است بستگی دارد. آنها قبول دارند که توانایی‌های مادی و توزیع قدرت، نقاط آغازین تحلیل نتایج بین‌المللی هستند، اما اصرار دارند که ویژگی‌های دولت و نظرات رهبران درباره‌ی چگونگی بکارگیری قدرت، بین محدودیت‌های ساختاری و رفتار، اثر خود را به جای می‌گذارند (Schweller, 1993:73-103). شوولر نیز معتقد است دولت‌ها تا اندازه‌ای در نتیجه‌ی ساختارهای داخلی و موقعیت‌های سیاسی خاصی که دارند تغییرات پدید آمده در محیط بیرونی شان را ارزیابی و خود را با آنها سازگار می‌سازند. وی بیان می‌دارد که مرور پیشینه‌ی تاریخی نشان می‌دهد که دولت‌ها اغلب «پایین‌تر از سطح توازن» یا آنچه وی «کسری موازنه» می‌پندارد متوقف می‌شوند. وی تبیین خویش، برای توازن ناکافی یا کسری موازنه را در سطح تحلیل داخلی بنا می‌کند. به نظر شوولر هر چه نخبگان و گروه‌های اجتماعی مختلف دولت، چند پارچه‌تر و متنوع‌تر باشند، آن دولت واکنشی مناسب به فشارهای راهبردی بیرونی از خود نشان نمی‌دهد (Schweller, 2006). شوولر سه مفهوم متفاوت را از هم تفکیک می‌کند: موازنه‌ی بیش از حد، موازنه‌ی متناسب و موازنه‌ی ناکافی یا همان کسری موازنه. کسری موازنه زمانی است که دولت‌ها یا اقدام به موازنه نمی‌کنند یا در پاسخ به مهاجم بطور کامل آن را انجام نمی‌دهند. به اعتقاد وی، عوامل متفاوتی در انتخاب کشورها در حوزه موازنه دخالت دارند. این عوامل عبارتند از: اجماع نخبگان، آسیب‌پذیری نظام سیاسی، دولت یا رژیم سیاسی، انسجام اجتماعی و انسجام نخبگان. عوامل یاد شده نشان دهنده‌ی چرایی تنوع دولت‌ها در پاسخگویی به تهدیدات در زمان‌ها و مکان‌های متفاوت است. او معتقد است به ندرت الزامات ساختاری، رهبران را به سوی ترجیح یک

سیاست بر سیاست دیگر سوق می‌دهد. شوولر با تمرکز بحث خود بر مفهوم موازنه‌گری ناقص، این مسئله مهم را مطرح می‌کند که کدام کشورها قادر به بسیج منابع خود جهت موازنه قدرت هستند و کدام کشورها نیستند. در واقع، هسته‌ی اصلی نظریه شوولر آن است که فشارهای نظام‌مند برای تبدیل شدن به رفتار سیاست خارجی باید از صافی متغیرهای داخلی بگذرند (لیتل، ۱۳۸۹: ۳۹-۳۸). و در صورت هم‌نوا شدن کلیه‌ی مراکز مؤثر در تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی در داخل یک کشور است که موازنه‌ی قوا می‌تواند شکل بگیرد و یا دولتی خواهان حفظ وضع موجود و یا تجدیدنظر طلبی باشد که به دلیل جذابیت مؤلفه‌های موجود در ایالات متحده کمتر توافق محکمی در بین جوامع داخلی بویژه انسجام نخبگان سایر قدرت‌ها جهت ایجاد موازنه در مقابل ایالات متحده وجود دارد و چون اجماع داخلی بطور کامل برای ایجاد موازنه در برابر تک قطب وجود ندارد ما با کسری موازنه مواجه هستیم. بنابراین شوولر معتقد است که ساختار نظام بین الملل و نوع قطبش آن تأثیر مستقیمی بر ایجاد موازنه قوا ندارد.

#### د) مدل هنسن، تافت و ویول<sup>۱</sup>

برت هنسن، پتر تافت و آندره ویول از دیگر واقع‌گرایانی هستند که تلاش نموده‌اند با ایجاد تغییراتی در نظریه موازنه قوا مدلی را طرح‌ریزی نمایند که ضمن بازسازی این نظریه، تطابق بیشتری با واقعیات پس از جنگ سرد داشته باشد. هنسن معتقد است که نظریه والتز نمی‌تواند نظام تک قطبی را تبیین کند چرا که دو اشکال عمده در این خصوص دارد. اول اینکه صرفاً به نظام‌های دو قطبی و چند قطبی مربوط می‌شود، و دوم اینکه نظریه والتز نمی‌تواند توضیح دهنده‌ی تغییر در ساختار نظام بین الملل باشد (Hansen, 2000:3-4). به همین دلیل وی و همکارانش تلاش کرده‌اند تا با ایجاد تغییراتی در نظریه والتز، موازنه در نظام تک قطبی را با حفظ چارچوب نواقعی‌گرایی تشریح نمایند. در این مدل، نظم جدید جهانی پس از جنگ سرد، نظامی مبتنی بر الگوی تک قطبی در نظر گرفته شده است، چرا که به اعتقاد هنسن و همکارانش، ویژگی اصلی نظم جدید، توزیع نامتقارن قدرت است که ایالات متحده آمریکا به عنوان تنها ابر قدرت و تنها قدرت مسلط در این نظام شناخته شده است (Hansen, & Et al:2009, ch1). با اینکه این مدل ریشه در نظریه نواقعی‌گرایی کنت والتز دارد اما چهار اصلاحیه از طرف هنسن و همکارانش به آن وارد می‌شود؛ اول، همانند بیشتر واقع‌گرایان معاصر، نظام بین‌المللی کنونی را نظام تک قطبی با تنها یک ابر قدرت تعریف می‌کند. دوم، اینکه فرض بر آن است که واکنش یک دولت به نظم جهانی خاص از

<sup>1</sup> Birthe Hansen, Peter Toft and Anders wivel

احتمال منازعه نظامی تأثیر می‌پذیرد، که البته این احتمال در گستره‌ی نظام بین الملل متفاوت خواهد بود و نوع واکنش سایر دولت‌ها را بطور مشخص اینکه راهبردهای دنباله روی و موازنه را انتخاب کنند، تعیین می‌کند. سوم، اینکه پاسخ یک دولت به یک نظم جهانی خاص از شکاف ایدئولوژیکی آن دولت با ابر قدرت تأثیرپذیر است. فاصله ایدئولوژیکی مابین ابر قدرت و سایر دولت‌ها در سرتاسر نظام بین الملل متفاوت است و در اینکه دولت‌ها راهبردهای امنیتی سخت یا نرم را انتخاب می‌کنند تأثیرگذار است. چهارم، اینکه این مدل بر خلاف والتز، دولت‌ها را موقعیت‌گرایانی تدافعی تصور نمی‌کند که هدف آن‌ها عمدتاً حفظ وضع موجود از طریق راهبردهای موازنه است، بلکه در پی بررسی این است که چگونه قدرت نسبی، امنیت نسبی و ایدئولوژی نسبی بر تدافعی یا تهاجمی بودن راهبردهای امنیتی دولت‌ها تأثیر می‌گذارد (هنسن و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۱-۱۰). در این مدل به دلیل عدم انحصار در خصوص کاربرد مشروع قدرت، ساختار نظام بین الملل آنارشی در نظر گرفته می‌شود. این فقدان انحصار مشروع خشونت، نظام بین الملل آنارشیک را به نظامی مبتنی بر خودیاری مبدل می‌کند. به گونه‌ای که هر دولتی عمدتاً بر امنیت و بقای خویش پافشاری می‌کند (هنسن و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۱-۱۰). در چنین اوضاعی هر دولتی هنگامی که با یک قدرت تهدیدگر بالقوه مواجه می‌شود با یک انتخاب راهبری اساسی بین «موازنه» و «دنباله روی» مواجه می‌شود (Waltz, 1979). واقع‌گرایان عموماً می‌پندارند که یک ساختار آنارشیک انگیزه قدرتمندی برای موازنه قدرت به دولت‌ها اعطا می‌کند. بطوری که دولت‌های ضعیف‌تر، آنگاه که طرف قوی‌تر آن‌ها را تهدید می‌کند، در یک طرف متحد شده و اینگونه احساس امنیت بیشتری خواهند کرد و این همان موازنه قدرت است. بسیاری معتقدند اگر قدرت تک قطب بالاتر از تجمیع قدرت‌های ضعیف‌تر باشد ممکن است راهبرد دنباله روی اولویت پیدا کند. «موازنه» و «دنباله روی» دو انتخاب سیاسی بسیار گسترده هستند که هر یک چندین راهبرد جزئی دیگر را در بر می‌گیرند. جهت فراهم شدن یک تحلیل مناسب تر و کارآمدتر، روش‌های «نرم» و «سخت» هر کدام از این راهبردها باید مورد بررسی قرار گیرد.

#### ۱. «موازنه سخت»

راهبردی است که در آن دولت‌ها رفتارهایی را جهت ایجاد و به روز رسانی توانایی‌های نظامی خود اتخاذ و همچنین ائتلاف‌ها و ضد ائتلاف‌های رسمی یا غیررسمی را ایجاد و حفظ می‌کنند، به این منظور که با توانایی‌های قدرتمندترین دولت یا دولت تهدید کننده برابری کنند (Paul, 2004:3).

## ۲. «موازنه نرم»

راهبردی است مبتنی بر ائتلاف سازی و تعامل دیپلماتیک در چارچوب نهادهای بین المللی و فقدان اتحادلهای نظامی چند جانبه و دوجانبه رسمی (Pape, 2005:58) که به دنبال آنست که هزینه‌های تک قطب یا دولت تهدیدگر جهت حفظ قابلیت‌های نسبی اش را افزایش دهد.

## ۳. «دنباله روی سخت»

راهبردی است که در آن دولت‌ها رفتارهایی را جهت ایجاد و به روز رسانی قابلیت‌های نظامی خود و همچنین ایجاد و حفظ ائتلاف و ضدائتلاف‌های رسمی و غیررسمی برای حمایت از دولت تهدیدگر یا قدرتمندترین کشور به کار می‌بندند (Mearsheimer, 2001:139).

## ۴. «دنباله روی نرم»

راهبردی است که رفتارهایی مبنی بر دنباله روی غیرمستقیم، تاکتیکی یا محدود را در برمی‌گیرد که عمدتاً از طریق تعامل دیپلماتیک و عدم اتحادلهای نظامی دو یا چندجانبه به منظور حمایت از قدرتمندترین دولت یا دولت تهدیدگر انجام می‌گیرد. اما اینکه دولت‌ها در چه شرایطی «موازنه» و در چه موقعیتی «دنباله روی» را و در چه موقعیتی «نرم» یا «سخت» آن‌ها را بعنوان راهبرد اتخاذ می‌کنند نیاز به بررسی قدرت نسبی، امنیت نسبی و ایدئولوژی نسبی دارد.

## «قدرت نسبی»

واقع‌گرایی ساختاری معتقد است آن چیزی که یک بازیگر را مهم یا قابل توجه جلوه می‌دهد «قدرت» است. در ادبیات واقع‌گرایی ساختاری، قدرت، البته در مقایسه با سایر بازیگران یعنی «قدرت نسبی» در یک نظام آنارشیک بیش از هر چیز دیگری اهمیت دارد. چرا که این قدرت نسبی است که در یک نظام آنارشیک بقاء دولت را تضمین می‌کند. واقع‌گرایان عموماً قابلیت‌های مادی قدرت را مهمتر تلقی می‌کنند (هنسن و دیگران، ۱۳۹۰:۲۱). از نظر والتز یک بازیگر برای تبدیل شدن به یک قطب، باید درجه‌ی بالایی در زمینه‌ی مقوله‌هایی مختلف که قابلیت‌های قدرت را نشان می‌دهند - از جمله میزان جمعیت و قلمرو، موهبت منابع، قابلیت اقتصادی، توان نظامی، ثبات و شایستگی سیاسی - بدست آورد (Waltz, 1979:131). قدرتمندترین دولت‌ها می‌توانند تبدیل به قطب شوند. به نظر والتز سیاست‌های قدرت، بسته به توزیع قدرت بین دولت‌ها در نظام بین الملل بطور متفاوتی اجرا می‌شوند (Waltz, 1979: 129-138). بر اساس تعداد قطب‌ها در نظام بین الملل می‌توان نظام‌های قطبی را به تک قطبی، دو قطبی و چند قطبی تقسیم بندی نمود. وجود هر کدام از این‌ها می‌تواند پیامدهای متفاوتی را در راهبرد دولت‌ها به همراه داشته باشد. با فروپاشی شوروی

سابق، قدرت عظیم ایالات متحده باعث شد مجموعه‌ی واقع‌گرایان، نظام فعلی را تک قطبی محسوب می‌کند و برتری این کشور را پس از سال ۱۹۹۱ چه در زمینه اقتصادی و چه در زمینه‌ی قدرت نظامی در تاریخ مدرن بی سابقه محاسبه نمایند. به منظور تبیین راهبرد دولت‌ها در دوره تک قطبی، هنسن و همکارانش بر اهمیت دوسویه هم نفس قدرت و هم چگونگی اعمال آن تأکید داشته‌اند. در مجموع، توزیع نامتقارن قدرت انگیزه‌ی قدرتمندی را برای دولت‌ها به منظور ایجاد موازنه فراهم می‌آورد، اگر چه همزمان محدودیت مشابهی بر توانایی دولت‌ها در انجام موازنه نیز وجود دارد. بنابراین اینکه چه زمانی و چگونه و چرا دولت‌ها دنباله روی یا موازنه را انتخاب می‌کنند نیاز به بررسی مقوله‌های دیگری از جمله امنیت نسبی و ایدئولوژی نسبی دارد که در ادامه به آن می‌پردازیم (هنسن و دیگران، ۱۳۹۰: ۲۵-۲۴).

#### «امنیت نسبی»

راهبرد دولت در یک نظام بین الملل آنارشیک علاوه بر قدرت نسبی از امنیت نسبی یعنی احتمال منازعه نظامی نیز تأثیر می‌پذیرد. دلیل آن اینست که دولت‌ها نسبت به هزینه‌ها حساس هستند. آن‌ها تلاش می‌کنند تا حد امکان هزینه‌ها را کاهش دهند و راهبردهای خود را بر اساس احتمال منازعه تنظیم کنند. به عبارت دیگر دولت‌ها در شرایطی که احتمال منازعه بالاست به گونه‌ای متفاوت از شرایطی که احتمال منازعه پایین است رفتار می‌کنند. در واقع دولت‌ها بر اساس ارزیابی احتمال تهدیدات امنیتی دست به تصمیم‌گیری می‌زنند. امنیت نسبی به سه طریق بر تمای دولت‌ها در اتخاذ راهبردهای موازنه یا دنباله روی تأثیر می‌گذارد. اول: احتمال بالای منازعه، انگیزه را برای موازنه ایجاد می‌کند، در حالی که احتمال اندک منازعه، انگیزه را برای دنباله روی فراهم می‌آورد. چرا که احتمال بالای منازعه، برای دولت‌ها، انگیزه‌ای ایجاد می‌کند تا به دقت بر امنیت کوتاه مدت و بقای خویش تمرکز نمایند و این امر طبیعتاً متأثر از ماهیت خودیاری نظام بین الملل است. به عقیده نواقع‌گرایان این انگیزه به رفتار موازنه‌ای منتهی می‌شود. بر عکس هنگامی که احتمال منازعه پایین است، ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل، دولت‌ها را برمی‌انگیزاند که راهبردهای کم هزینه‌تر دنباله روی را بر راهبردهای پرهزینه موازنه ترجیح دهند. بنابراین در حالی که هدف موازنه، محافظت از منافع امنیتی فوری دولت است، هدف دنباله روی بدست آوردن فوایدی است که ممکن است برای بدست آوردن امنیت در آینده باشد. دوم: نقشی که تک قطب بازی می‌کند در احتمال منازعه عامل بسیار با اهمیتی به شمار می‌رود. تک قطب می‌تواند با فراهم آوردن امنیت از طریق ایجاد اتحاد با مستقر کردن نیروها برای یک دولت، احتمال منازعه را برای آن دولت کاهش دهد. در این حالت، دولتی که از امنیت فراهم آمده از سوی تک قطب سود می‌برد، استقلال خود را

با امنیت معامله کرده و جهت بدست آوردن فواید امنیتی، انگیزه قدرتمندی برای تعقیب راهبرد دنباله روی با تک قطب خواهد داشت. سوم: تک قطب ممکن است از طریق تقویت یک سازمان منطقه‌ای یا جهانی [همانند ناتو] که علیه منافع یک دولت است و تلاش برای اجبار آن دولت در پیروی از عناصر اصلی آن سازمان منطقه‌ای یا جهانی، احتمال منازعه را برای آن دولت افزایش دهد. در این حالت دولت مزبور انگیزه قدرتمندی دارد که در مقابل تک قطب به موازنه بپردازد. با این وجود در شرایطی که خصومت به سوی تهدید مستقیم تک قطب به اشغال و تجاوز افزایش یابد، دولت مزبور ممکن است برای تسکین ابر قدرت به دنباله روی روی آورد. چهارم: تک قطب ممکن است که نقشی غیرفعال در امنیت یک دولت ایفا کند. تقریباً آن دولت را آزاد بگذارد تا خودش بر پایه منطقی مورد به مورد، راهبرد موازنه یا دنباله روی را انتخاب کند. البته باید اضافه کرد که قدرت مخرب سلاح‌های هسته‌ای به دولت‌های دارنده‌ی این سلاح‌ها امکان می‌دهد که تأثیر معمول ساختار آنارشیک نظام بین الملل بر راهبرد دولت را کنار بگذارند (هنسن و دیگران، ۱۳۹۰: ۲۷-۲۵) چرا که برای قدرت‌های هسته‌ای و رقبای آنها، هزینه بالقوه منازعه نظامی شدیداً افزایش یافته است.

#### «ایدئولوژی نسبی»

در نظام آنارشیک بین المللی، قدرت‌های بزرگ به فراهم آوردن برخی کالاهای عمومی و جمعی از جمله امنیت، آزادی، پیشرفت و محیط زیست پاک برای برخی دولت‌ها علاقه نشان می‌دهند تا بتوانند حوزه‌ی منافع آن‌ها را مدیریت کنند. به عبارت بهتر فراهم آوردن امنیت به منظور بدست آوردن یک نظم با ثبات. منابع تک قطبی ایجاب می‌کند که یک نظم جهانی با ثبات را که جهان را از موازنه باز می‌دارد تداوم بخشد، یعنی حفظ توزیع شدیداً نامتقارن قدرت به نفع تک قطب. در حالیکه قدرت چیزهای زیادی را درباره میزان وظایف مدیریتی تک قطب بیان می‌کند، اما مطالب چندانی درباره‌ی محتوای مدیریتی ذکر نمی‌کند. بخشی از این مدیریت شامل امنیت سازی برای حامیان نظام تک قطبی و همچنین ایجاد ناامنی برای دولت‌هایی است که نظام تک قطبی را به چالش می‌کشند به این منظور که چالشگران به کنترل درآیند و سایر دولت‌ها نیز از چالش نظم موجود باز داشته شوند (هنسن و دیگران، ۱۳۹۰: ۲۸). اما بخش دیگری از مدیریت تک قطب در نظام بین‌الملل از مضمون سیاسی نظم تک قطبی ناشی می‌شود. علاوه بر توزیع شدیداً نامتقارن قدرت در نظام بین الملل که موجب می‌شود یک دولت محسوساً قوی‌تر از بقیه باشد، یک نظم جهانی تک قطبی همچنین از پروژه‌ی سیاسی تک قطب تشکیل می‌شود. در نظم جهانی معاصر،

عناصر کلیدی عبارتند از: مدل آمریکایی اقتصاد بازار، دموکراسی لیبرال، حقوق بشر و عدم اشاعه‌ی افقی سلاح‌های هسته‌ای (Hansen, 2000, 21). در حالی که قدرت نسبی بیان می‌کند که کجا بدنبال فهم نفوذ خارجی بر راهبرد دولت باشیم، امنیت نسبی هم درباره‌ی انگیزه‌های دولت‌ها برای موازنه یا دنباله روی چیزهایی به ما یاد می‌دهد، پروژه سیاسی تک قطب (ایدئولوژی نسبی) نیز به ما می‌گوید که تصمیم‌گیرندگان خط مشی امنیتی احتمالاً از چه ابزارهایی برای پاسخ به این تأثیرگذاری استفاده می‌کنند. یعنی درباره‌ی تمایل آنها در بکارگیری راهبردهای امنیتی سخت یا نرم سخن می‌گوید. در واقع با اینکه امنیت نسبی انگیزه‌ی اصلی را برای انتخاب راهبردهای موازنه یا دنباله روی عرضه می‌کند اما ایدئولوژی نسبی انگیزه‌های عمده‌ای را که تعیین می‌کند موازنه یا دنباله روی در شکل سخت یا نرم دنبال می‌شود، در اختیار می‌گذارد. این هم بدان دلیل است که پروژه سیاسی تک قطب (ایدئولوژی نسبی) بر پاداش‌ها و مجازاتهایی که قطب احتمالاً اعمال می‌کند و نیز بر ماهیت پاسخ به اقدامات تک قطب تأثیر می‌گذارد که در این راستا سه عامل اهمیت اساسی دارند، که عبارتند از اول: فاصله ایدئولوژیک بین نخبگان حاکم در تک قطب و نخبگان حاکم در سایر دولت‌ها دارای اهمیت محوری است. به اینصورت که دولت‌ها در مقابل تک قطبی با ایدئولوژی رقیب در مقایسه با تک قطبی با ایدئولوژی مشابه، احتمالاً راهبرد موازنه سخت را اعمال کنند. دوم: شدت ایدئولوژیکی یعنی میزانی که تک قطب و سایر دولت‌ها بر اهمیت ایدئولوژیکی برای انتخاب راهبردی تأکید می‌کنند اهمیت خاصی دارد. این شدت ممکن است از یک مرتبه‌ی حداقلی - بعنوان راهنمای خط مشی امنیتی ارزش بسیار کمی دارد- تا یک مرتبه‌ی حداکثری- که در آن ایدئولوژی بنیان همه‌ی گزینه‌های سیاستگذاری را شکل می‌دهد- متفاوت باشد. سوم: محتوای ایدئولوژیک نظامی که تک قطب آن را ترویج می‌کند دارای اهمیت است زیرا ارزش‌های بنیادین این نظم بر مجازات‌ها و پاداش‌هایی که احتمالاً تک قطب علیه سایر بازیگران اعمال می‌کند تأثیر می‌گذارد (Mouritzen and Wivel, 2005:20-22). رابرت پیپ (پاپ) معتقد است در عصر برتری آمریکا، اگر چه قدرت فراگیر و عظیم ایالات متحده ممکن است بسیاری از کشورها را ناراحت و ناخشنود سازد، ولی هیچ یک از قدرت‌های بزرگ در این ترس که تسخیر شوند و کشور آنها غصب گردد به سر نمی‌برند (Pape, 2005: 55) و این امر ناشی از ایدئولوژی ملایم ایالات متحده است. حال پس از توضیح و تبیین قدرت نسبی، امنیت نسبی و ایدئولوژی نسبی، آنها را در شرایط گوناگون بکارگیری کرده و گفته خواهد شد که تفاوت‌ها در متغیر وابسته یعنی راهبرد دولت در مقابل تک قطب در چهارگونه‌ی رفتاری جای خواهد گرفت؛ موازنه‌ی سخت، موازنه نرم، دنباله روی سخت و دنباله روی نرم. هر راهبرد تابعی است از ترکیب سه عامل؛ قدرت نسبی،

امنیت نسبی و ایدئولوژی نسبی (هنسن، تافت و ویول، ۱۳۹۰:۳۱) دولت‌هایی که احتمال زیادی از منازعه را تجربه می‌کنند، تمایل دارند تا از راهبردهای موازنه استفاده کنند. با این حال اینکه آیا دولت‌ها موازنه نرم یا سخت را برمی‌گزینند به ایدئولوژی نسبی بستگی دارد. اما دولت‌هایی که احتمال زیاد منازعه را تجربه نموده‌اند و در عین حال فاصله‌ی ایدئولوژیکی زیادی با تک قطب در نظم بین الملل جاری دارند، راهبرد موازنه سخت را انتخاب می‌کنند. از نظر این دولت‌ها، تک قطب یک تهدید عمده برای امنیت به شمار می‌رود. اگر چه هزینه‌های موازنه بالاست، ولی هزینه‌های نظم تک قطبی نیز زیاد است. در این شرایط دنباله روی غیر سازنده است، زیرا سازگاری با منافع قدرتمندترین دولت یا دولت تهدیدکننده ممکن است امنیت و بقای دولت‌ها را در خطر بیندازد. موازنه نرم نیز اگر چه نوعاً کم هزینه‌تر از موازنه سخت است، تنها ابزارهایی ناکارآمد را در یک محیط که احتمال منازعه بالاست ارائه می‌دهد. دولت‌هایی که احتمال بالای منازعه را تجربه می‌کنند ولی در نظم جهانی جاری، فاصله ایدئولوژیکی کمی از تک قطب دارند، به علت هزینه‌های کمتر ابزارهای نهادی و دیپلماتیک در مقایسه با ابزارهای نظامی، راهبرد موازنه نرم را انتخاب کنند. این دولت‌ها از نظم جهانی تک قطبی بهره می‌گیرند و در شرایطی که منافع امنیتی آن‌ها مورد تهدید واقع شود، معمولاً می‌توانند روی حمایت تک قطب حساب کنند. بنابراین شرکت در فعالیت‌های پر هزینه‌ی موازنه سخت برای این کشورها تنها به منافع امنیتی آن‌ها لطمه می‌زند چرا که منابع مالی آن‌ها در توسعه‌های نظامی غیر ضروری هدر می‌رود. دولت‌هایی که تجربه‌ی احتمال اندک منازعه را دارند تمایل دارند که از راهبردهای دنباله روی استفاده کنند. این به دلیل آنست که دنباله روی به این دولت‌ها امکان می‌دهد که فوایدی را بدست آورند که می‌توانند از آن برای تقویت قابلیت‌های نظامی آتی و قدرت نهفته‌ی خویش بهره‌گیرند. هنگامی که احتمال منازعه کاهش می‌یابد، تمرکز دولت‌های عقلانی از عوامل کوتاه مدت به عوامل بلند مدت‌تر معطوف می‌شود. اما آیا این دولت‌ها دنباله روی نرم یا سخت را انتخاب می‌کنند به ایدئولوژی نسبی آن‌ها بستگی خواهد داشت. دولت‌هایی که بین آن‌ها و تک قطب، فاصله ایدئولوژیکی ناچیزی وجود داشته باشد، احتمالاً به سوی دنباله روی سخت از تک قطب پیش می‌روند. در این حالت ارتباطات به دلیل استفاده از زبان ایدئولوژیکی مشترک آسان‌تر می‌شود و پیامدهای منازعه برای دولت‌هایی که هم‌اینک به ارزش و آمال تک قطب متعهدند، کمتر خواهد بود. دولت‌هایی که با احتمال کم منازعه مواجهند در صورتی که فاصله‌ی ایدئولوژیکی محسوسی بین آن‌ها و تک قطب وجود داشته باشد، احتمالاً راهبرد دنباله روی نرم را اتخاذ خواهند کرد. این دولت‌ها از طریق بدست آوردن فواید دنباله روی، منافع خود را تأمین می‌کنند ولی آن‌ها به دلیل فاصله ایدئولوژیکی، تمایل ندارند که

نسبت به تک قطب حالت سرسپردگی نظامی داشته باشند، زیرا که این فاصله باعث می‌شود که ارتباطات مشکل‌تر و پیامدهای منازعه شدیدتر شود. بنابراین اهمیت و تأثیر ایدئولوژی نسبی با توجه به میزانی که تک قطب و سایر دولت‌ها بر اهمیت ایدئولوژی در انتخاب راهبردی خویش تأکید می‌کنند یعنی شدت ایدئولوژیکی، متفاوت خواهد بود. با این حال در میان اکثر دولت‌ها به دلیل محتوای ایدئولوژیکی نظم جهانی تک قطبی که به آنها اجازه می‌دهد تا بر سیاست گذاری آمریکا تأثیر بگذارند و راهبردهای سیاسی - اقتصادی متفاوتی را در جامعه داخلی دنبال کنند، تمایل برای موازنه سخت کاهش می‌یابد.

### نتیجه‌گیری

به اعتقاد واقع‌گرایان راه غلبه موقت بر معمای امنیت در نظام بین الملل آنارشیک قرار دادن قدرت در برابر قدرت است که اصطلاحاً موازنه قوا یا توازن قدرت گفته می‌شود. به لحاظ تاریخی بویژه در سده‌های اخیر موازنه قوا تبیین‌کننده سیاست بین الملل بوده است. اما پس از فروپاشی نظام دو قطبی، ایالات متحده بعنوان تنها ابرقدرت نظام بین الملل محسوب می‌شود که بر خلاف پیش‌بینی واقع‌گرایان، پس از گذشت حدود یک ربع قرن هیچگونه موازنه قوای سنتی در برابر ایالات متحده شکل نگرفته است. در این مقاله ضمن بیان این مشکل به راه‌های واقع‌گرایان و نو واقع‌گرایان جهت رفع آن پرداخته شد و بیان گردید که واقع‌گرایان نه تنها نسبت به این مساله بی‌تفاوت نبوده بلکه تلاش نموده‌اند به انحای مختلف به این معضل پاسخ مناسب بدهند. تلاش این اندیشمندان جهت تبیین این موضوع منجر به بازسازی و تکامل نظریه موازنه قدرت گردیده است که در این پژوهش به چهار مورد از این تلاشها اشاره شد که عبارت بودند از: موازنه تهدید، موازنه نرم، کسری موازنه و مدل هنسن، تافت و ویول. استفن والت علت موازنه را نه نفس قدرت، بلکه تهدیدآور بودن قدرت بیان نمود که حاصل آن ایجاد موازنه تهدید بجای موازنه قدرت بود. رابرت پیپ قدرت فوق‌العاده آمریکا را علت عدم موازنه در برابر این کشور می‌داند ولی در عوض وجود موازنه نرم در برابر ایالات متحده را ذکر و آنرا احتمالاً زمینه ساز موازنه سخت در آینده مقابل این کشور قلمداد کرده است. راندل شوولر نیز با ذکر اینکه بسیاری اوقات دولت‌ها درک روشنی از خطر آشکار و موجود پیدا نکرده‌اند به همین دلیل واکنش به این خطر به موقع و ناکافی بوده است، اصطلاح کسری موازنه را به کار می‌برد وی ایجاد موازنه را قانون لایتغیر سیاست بین الملل در نظر نمی‌گیرد، بلکه عوامل داخلی را در این امر مؤثر می‌داند. در نهایت هنسن، تافت و ویول با ذکر راهبردهای موازنه و دنباله روی با انواع سخت و نرم آنها، هر راهبرد را تابعی از ترکیب سه عامل

قدرت نسبی، امنیت نسبی و ایدئولوژی نسبی بیان می‌کنند که گزاره‌های زیر را از آن نتیجه می‌گیرند:

اگر احتمال منازعه کم باشد، فاصله ایدئولوژیکی هم کم باشد احتمالاً راهبرد، دنباله روی سخت خواهد بود.

اگر احتمال منازعه کم باشد، فاصله ایدئولوژیکی زیاد باشد احتمالاً راهبرد، دنباله روی نرم خواهد بود.

اگر احتمال منازعه زیاد باشد، فاصله ایدئولوژیکی هم زیاد باشد احتمالاً راهبرد، موازنه سخت خواهد بود.

اگر احتمال منازعه زیاد باشد، فاصله ایدئولوژیکی کم باشد احتمالاً راهبرد، موازنه نرم خواهد بود. آنچه در این مقاله مورد بررسی قرار گرفت تلاش واقع‌گرایان و نواقح‌گرایان به نارسایی‌های این نظریه در مورد پیش‌بینی‌های گذشته‌ی خود در خصوص آینده نظام بین‌الملل بود که نشان‌دهنده‌ی این امر است که بر خلاف کسانی که مدعی منفعل بودن نظریه واقع‌گرایی پس از جنگ سرد و فروپاشی نظام دو قطبی هستند، اندیشمندان واقع‌گرا هنوز پویایی خود را در مورد تبیین سیاست بین‌الملل حفظ کرده‌اند.

منابع:

## الف) فارسی

۱. لیتل، ریچارد (۱۳۸۹)، *تحول در نظریه‌های موازنه قوا*، ترجمه غلامعلی چگنی‌زاده، تهران، موسسه ابرار معاصر تهران.
۲. هنسن، برث. تافت پتر. ویول آندره (۱۳۹۰)، *راهبردهای امنیتی و نظم جهانی آمریکایی*، «قدرت از دست رفته»، ترجمه سید امیر نیاکوبی و احمد جانسیز، گیلان: انتشارات دانشگاه گیلان.
۳. چگنی‌زاده، غلامعلی (۱۳۹۲)، «موازنه قوا و روابط راهبری چین با ایالات متحده آمریکا»، فصلنامه روابط خارجی، سال پنجم، شماره چهارم، زمستان.
۴. شبهان، مایکل (۱۳۸۸)، *امنیت بین الملل*، ترجمه سید جلال دهقانی فیروزآبادی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۵. ایکنبری، جی، جان (۱۳۸۲)، *تنها ابر قدرت، هژمونی آمریکا در قرن ۲۱*، ترجمه عظیم‌فصلی پور، تهران: انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
۶. والفورث، ویلیام سی، اسمیت دراستیو، هر فیلد ایمیلیا، دان تیم (۱۳۹۱)، *سیاست خارجی، نظریه، بازیگران و موارد مطالعاتی*، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، محسن محمودی و ایوب کریمی، تهران، انتشارات سمت، جلد اول.

## ب) انگلیسی

1. Hansen, Birth, Anders Wivel and peter T (2009), security strategies and: Lost power, contemporary security studies, New York Rutledge.
2. Hansen, Birth (2000), Unipolarity and the Middle East, Richmond: Curzon.
3. Schweller, Randall, L (1998), Deadly Imbalances: Tripolarity and Hitler's Strategy of world conquest, New York: Columbia University Press.
4. Schweller, Randall,L (1993), " Tripolarity and the second world war", International studies quarterly, 37.
5. Schweller, Randall,L (2006), Unanswered threats: political constraints on the Balance of power, Princeton, NJ:Princeton University Press.
6. Waltz, K.N (1979), Theory of International Politics, New York: Random House.
7. Pape, Robert. Anthony (2005), "soft Balancing against the United states" International Security.30, No, (1).
8. Paul, T.V (2004), "Introduction: the enduring axioms of Balance of power theory and their contemporary relevance", in; T.V.Paul,J.I. Writz and M.

- 
- Fortmann (eds) Balance of power: Theory and practice in the 21 st century, Stanford: Stanford university press.
9. Mouritzen. H. and wivel, A. (eds), (2005). The Geopolitics of Euro – Atlantic Integration, Landon: Rutledge.
  10. Mearsheimer, J (2001), The Tragedy of Great Power Politics, Norton: New York.
  11. Walt, Stephen M (2005), Taming American power: the Global Response to U.S. Primacy. New York; London: www. Norton.
  12. Walt, Stephen M (2009), “Alliance in a unipolar world”, World Politics, 61,(1).
  13. G, John, Ikenberry (1999), “Liberal Hegemony and the future of American Post Power Order”: T.V.Paul and John A. Hall. International order and the future of world Politics, Cambridge, university Press.
  14. Pillar, Pual R (2004), Terrorism and u.s foreign Policy, Washington DC: Bookings, Institute press.
  15. Walt, Stephen M (2000), The Origins of Alliances. Ithaca N.Y: Cornell university press.